

بی‌شک موعودباوری از جایگاه برجسته‌ای از جنبه الهیاتی در ادیان آسمانی برخوردار است. افزون بر آن، موضوعات مرتبط با آخرت‌شناسی، موضوعات مهم و حیاتی در ادیان ابراهیمی به‌شمار می‌آیند. می‌توان گفت: مقوله موعودباوری، پس از خداشناسی بیشترین سهم را در اختلافات فرقه‌ای و دینی به خود اختصاص داده است. این مسئله در طول تاریخ، همواره یکی از مسائل مورد بحث بوده و نه تنها در گذر تاریخ از پویایی آن کاسته نشده است، بلکه هرچه که تاریخ رو به جلو حرکت کرده و به دوران معاصر نزدیک‌تر شد. این اعتقاد زنده‌تر و نقش اساسی‌تری در اعتقادات مردم به دست آورده است. مطالعات صورت‌گرفته در این خصوص، شاهدی بر این است که اعتقاد به منجی‌باوری، زمینه‌ساز پیدایش فرقه‌های متعددی در این دو دین شده است؛ زیرا که در دو قرن اخیر، با پرنسب شدن مسئله آخرالزمان، ظهور و آمدن منجی، هم در اسلام و هم در مسیحیت، فرقه‌هایی براساس این اعتقاد و با تفسیر خاصی که از موعودباوری و آمدن منجی داشتند، سر برآورده‌اند. در این فرقه‌ها، شخصی با خصوصیات خاص، ادعایی مرتبط با ظهور منجی داشته است. با جمع پیروان بر گرد مدعیان، و نیز دارا شدن عقاید خاص، این فرقه‌ها به وجود آمده‌اند. برای مثال، در مسیحیت، موعودباوری در پیدایش فرقه مورمون‌ها نقش اساسی داشته است. در اسلام هم اعتقاد به ظهور منجی، نقش مهمی در ایجاد برخی فرقه‌ها از جمله شیخیه داشته است.

پیش از ورود به بحث، پرداختن به اصل اعتقاد به آخرالزمان و ظهور منجی موعود در دو دین اسلام و مسیحیت و نیز پیشگویی‌ها و انتظاراتی که در این دو دین در رابطه با ظهور منجی موعود وجود دارد، بر اساس قرائت اصلی و ارتدوکس آنها ضروری به نظر می‌رسد.

در اسلام، نگاه به منجی در نزد تشیع با نگاه اهل سنت کاملاً متفاوت است. اگرچه تقریباً عامه علمای قدیم و جدید اهل سنت، مهدی موعود را فردی (و نه نوعی) می‌دانند و معتقدند وی روزی خواهد آمد و حتی مهدی موردنظر آنان، با آن مهدی که شیعه بر آن معتقد است، تطبیق دارد، اما از آنجاکه مهدویت در نگاه اهل سنت، یکی از فروع فقهی (و نه از مسائل اصولی) به حساب می‌آید، این موضوع از آنچنان جایگاهی که در نزد تشیع دارد، برخوردار نیست. تشیع دوازده امامی، با بهره‌گیری از آموزه‌های پیشوایان معصوم علیهم‌السلام حضرت مهدی علیه‌السلام را موعود امت‌ها و حکومت ایشان را نیکوترین فرجام زندگانی انسان‌ها، بر زمین می‌داند. در نگاه ایشان، با ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام، افزون بر بهره‌مندی مردمان آن دوران، برخی از نیک‌ترین و صالح‌ترین و نیز بدترین و تبه‌کارترین انسان‌ها که

## بررسی تطبیقی عوامل ایجاد دو فرقه مورمون‌ها و شیخیه در اسلام و مسیحیت

رضا کاظمی‌راد\*

### چکیده

در تعالیم همه ادیان بزرگ، از دوره‌ای به نام آخرالزمان یاد شده است. از جمله خصوصیات مهم این دوره، ظهور منجی آخرالزمان است. آموزه ظهور موعود آخرالزمان بخصوص در دو دین اسلام و مسیحیت جایگاه ویژه‌ای دارد. نظر به دلیل اهمیت این موضوع برای پیروان ادیان و شوق و انتظار همیشگی آنان برای درک واقعه ظهور، همواره در طول تاریخ، افرادی از این رغبت عمومی سوءاستفاده کرده، به نام منجی موعود به فرقه‌سازی دست زده‌اند. در دو سده گذشته، در هر دو دین اسلام و مسیحیت، به دلایل مختلف و با پیش‌فرض اعتقاد به ظهور منجی موعود، فرقه‌های متعددی شکل گرفتند که عوامل مشترکی در دو دین، مورد سوءاستفاده رهبران فرقه‌ها قرار گرفته است.

این مقاله به بررسی عامل ادعای دریافت کشف و شهود در ظهور منجی موعود می‌پردازد که سبب پیدایش فرقه شیخیه در اسلام و مورمون‌ها در مسیحیت شده است. کلیدواژه‌ها: شیخیه، مورمون‌ها، موعودباوری، شیخ احسائی، جوزف اسمیت.

پیشتر از دنیا رفته‌اند، به دنیا بازمی‌گردند تا شایستگان، از برپایی حکومت عدل و قسط شادمان، و تبهکاران، از آن عدل جهانی آزرده خاطر گردند (کاظمی‌راد، ۱۳۹۲).

در منابع روایی و تاریخی اهل تسنن و تشیع برای (پیش و هنگامه) ظهور مهدی موعود عجله تعالی فرجه، به حوادث، رویدادها و علائمی اشاره شده است که بعضی از آن علائم مورد اتفاق شیعه و سنی است. برخی از مهم‌ترین آنها به اختصار از این قرار است:

برپایی دولت اسلامی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۱، ص ۹۰، ح ۳۹)، برپایی دولت مخالف به رهبری سفیانی (نیشابوری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۲۱، ح ۷)، اتفاق بر اقتدای عیسی مسیح به آن حضرت، اتفاق بر اصلاح امر او در یک شب (سیوطی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۱۸) و اتفاق بر بیعت کردن با آن حضرت ما بین رکن و مقام در مکه مکرمه. در دین مسیحیت نیز موعودباوری از جایگاه ممتازی برخوردار است تاجایی که آموزه بازگشت مسیح، زیربنای بسیاری از شعائر مسیحی قلمداد می‌شود؛ به این معنا که اگر بازگشت عیسی مسیح را از مسیحیت بگیریم، وجود چنین شعائری بی‌معنا خواهد بود. شعائری مانند غسل تعمید که تداعی‌کننده تولدی دوباره است (کاکس، ۱۳۷۸، ص ۱۱). آیین عشای ربانی، که به‌منزله اتحاد مقدس با عیسی مسیح است (وورست، ۱۳۸۵، ص ۷۴). معقولیت چنین شعائری در گرو اعتقاد به بازگشت عیسی مسیح در آخرالزمان است. در مسیحیت، حوادثی به‌عنوان حوادث پیش و پس از بازگشت عیسی پیشگویی شده است که عبارتند از:

– انتشار انجیل در سراسر عالم و دعوت همه امت‌ها به جهت پیوستن به کلیسای جهانی مسیحی (امیرالکان، ۱۹۸۰، ص ۵۰۵)؛  
– بازگشت همه یهودیان به دیانت مسیحی، پس از آنکه مدت طولانی را در پراکندگی به سر برده بودند (متی ۲۳: ۳۹)؛

– وقوع ارتداد بزرگ در کلیسای مسیحی و ظهور ضد مسیح یا همان انسان خطیئه (تسالوکیان دوم ۲: ۳)؛

– مجد و شکوه کلیسا (Eliade, 1987, p. 184)؛

– به مسخره گرفتن انتظار مسیحا که پطرس نیز از آن یاد می‌کند (رساله دوم پطرس ۳: ۴-۳)؛

– وقوع جنگ‌های بسیار: چنانچه عیسی مسیح از آن خبر می‌دهد (متی ۲۴: ۶)؛

– ظهور مسیحاها دروغین (متی ۲۴: ۴).

نکته‌ای که در هر دو اعتقاد، باید موردتوجه قرار گیرد، این است که در قرائت رسمی هر دو دین، زمان ظهور منجی موعود مشخص نیست، کسی غیر از خدا از آن اطلاعی ندارد. در هر دو دین نیز این مسئله

از جانب بزرگان دین مورد تأکید قرار گرفته است. در اسلام، تعیین‌کنندگان وقت ظهور دروغگو خوانده شده‌اند، در مسیحیت نیز عیسی به پیروان خود تأکید می‌کند که زمان بازگشتش را بجز پدر کسی باخبر نیست. در سراسر انجیل تأکید شده است که «بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب خانه می‌آید» (مرقس ۱۳: ۳۵) همچنین به منتظران بازگشتش چنین دستور داده شده است تا «مانند کسانی باشند که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت می‌کند، تا هر وقت که آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او باز کنند» (لوقا ۱۲: ۳۶-۳۵).

## ۲. مکاشفه و تأثیر آن در پیدایش فرقه

برخی افراد در درون یک دین، مدعی ارتباط با غیب، دریافت الهام و نیز تجربه مکاشفه می‌شوند، در عین حال، بعضاً مدعی ارتباط با شخص منجی نیز بوده و یا اینکه محتوای مکاشفه خود را دریافت مسئولیتی خاص در قبال ظهور منجی می‌دانند. در اسلام، فرقه شیخیه و در مسیحیت فرقه مورمون‌یسم مصداقی از این عنوان هستند.

### تأثیر ادعای مکاشفه در ایجاد فرقه شیخیه

مکتبی را که شیخ احمد احسائی بنیان نهاد، «شیخیه» می‌گویند. این عنوان را به‌موجب مؤسس آن، یعنی شیخ احسائی به این مکتب داده‌اند (کرین، ۱۳۴۶، ص ۳). وی فرزند زین‌العابدین و از اهالی منطقه احساء است که در سال ۱۱۶۶ به دنیا آمد و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در سال ۱۱۸۶ در سن بیست سالگی، برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات مهاجرت کرد. شیخ احمد پس از شرکت در درس علمای بزرگی همچون مرحوم آقاباقر وحید بهبهانی، مرحوم آقا سیدمهدی بحرالعلوم، مرحوم میرسیدعلی طباطبائی و پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصره» علامه حلی از جانب برخی از علما از جمله مرحوم آقا سیدمهدی بحرالعلوم، صاحب ریاض و... به درجه اجتهاد (در روایت و درایت) نائل شد (همان، ص ۴). نکته اساسی که در ابتدا باید بدان توجه نمود، این است که به‌طور حتم عوامل متعددی در جدایی شیخیه از تشیع ناب و موجودیت آنها به‌عنوان فرقه‌ای مستقل، در کنار تشیع دوازده امامی دخیل بوده‌اند، اما در حقیقت، عقاید خاص شیخ احمد احسائی و پس از وی سیدکاظم رشتی باعث شد تا مکتب شیخیه از دل تشیع سر برآورده و چهره‌ای متفاوت نسبت به اصل اصیل خود، یعنی تشیع ناب ارائه دهد. این دو، به‌ویژه در زمینه معاد، معراج و غیبت امام زمان عجله تعالی فرجه عقایدی داشتند که با اصول مسلم شیعه در تضاد بود، سرانجام علمای شیعه حکم به کفر آنها دادند (احسائی، ۱۳۱۰ق، ص ۴۵). به

شیخیه، «کشفیه» هم گفته می‌شود، به این دلیل که شیخ احمد احسائی، ادعاهایی مبنی بر کشف و الهام داشته است و یا آن‌گونه که سید کاظم دشتی در *دلیل المتحیرین* می‌نویسد: «لان الله سبحانه قد کشف غطاء الجهل و عدم البصيرة في الدين عن بصائرهم...» (کاظمی، ۱۳۴۲، ص ۲۵۱؛ رشتی، بی‌تا، ص ۱۰)؛ او کشفیان را کسانی می‌داند که حضرت اقدس قلوبشان را به نور ایمان روشن کرده و نظر و گوش آنها را به معرفت توحید، نبوت و ائمه مفتوح کرده است. همچنین به فرقه شیخیه «رکنیه» هم می‌گویند. به این جهت که «رکن رابع و اطاعت از شیعه کامل» را از اصول دین خود می‌شمارند (ابراهیم، ۲۰۰۴م، ص ۲۲۵). فرقه شیخیه را به نام «پشت سری» هم می‌شناسند، به این دلیل که در موقع نماز خواندن، جایی نمی‌ایستند که پشت آنها به قبر امام معصوم علیه السلام باشد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۶۲، ص ۴۳).

اساس اعتقادات شیخیه، که مبتنی بر آراء و نظرات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است، بر امتزاج تعبیرات فلسفی قدیم متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل رسول صلی الله علیه و آله استوار است (سعادت‌فر، ۱۳۸۷، ص ۵۹). شیخ احمد احسائی، پیشوای شیخیه، دارای مسلک اخباری بود. وی در مقابل اصولیونی که از عقل استفاده می‌کردند، برای خودداری از استفاده از ابزار عقل، مدعی ارتباط مستقیم با امام معصوم علیه السلام شد و ادعا کرد که از طریق مکاشفه، خواب و الهام، مجهولات خود را از امام معصوم علیه السلام پاسخ می‌گیرد و نیازی به طریق معمول علما در پاسخ به سؤالات نیست (زاهد، ۱۳۸۰، ص ۸۷). نمونه‌ای از خواب‌های ادعایی احسائی بدین شرح است: او نقل می‌کند که در عالم خواب جوانی را مشاهده می‌کند که کتابی در دست دارد و از دو آیه قرآن کریم (اعلی: ۲ و ۳)، تفسیر و تأویل مفصلی ارائه می‌دهد که به تعبیر وی، منبع و متضمن تعلیمات عالیه حکمتی است. احسائی مجدداً در عالم رؤیا می‌بیند که به مسجدی وارد می‌شود که ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام در آنجا حضور دارند. وی خودش را در مقابل امام حسن علیه السلام امام سجاد و امام باقر علیهم السلام می‌بیند و بدین‌سان سلسله خواب‌های شیخ احسائی که منبع کشف و الهام و علم وی به‌شمار می‌آیند، آغاز می‌شوند (کرین، ۱۳۴۶، ص ۲۰). نقل می‌شود که او در رؤیا از امام حسن علیه السلام درخواست می‌کند که دعایی، قطعه‌ای و یا وردی را به او تعلیم دهد تا هر وقت آن را بخواند، به حضور ایشان شرفیاب شود. پس از آن، وی به‌طور مداوم به حضور امام معصوم علیه السلام رسیده و سؤالات و مجهولات خود را از امام پاسخ می‌طلبد. خود وی می‌گوید: چیزهایی آن زمان به رویم باز و برایم کشف می‌شد که نمی‌دانم چطور شرح دهم و سرچشمه تمام اینها، همان مطابق ساختن وجود باطنم با مفهوم معنوی قطعه‌ای بود که امام حسن علیه السلام به من تعلیم داده بود (همان، ص ۳۱). احسائی فوق‌العاده بر این مطلب تأکید می‌کرد که علم وی برگرفته از سرچشمه معصومین علیهم السلام بوده و او مستقیماً از آن ذوات

نورانی کسب علم کرده است. با تأکید بر این امر می‌گفت «مسئله‌ای نبود که در بیداری مرا متوقف سازد؛ جز اینکه توضیح آن را در خواب ببینم». ادعای وی به این درجه رسیده بود که می‌گفت: «هر بار که در بیداری متوجه ائمه اطهار علیهم السلام می‌شدم، یکی از ایشان را می‌دیدم». وی نتیجه دیدار با امامان معصوم علیهم السلام را چنین بیان می‌کند که پس از دیدار، مسئله به استناد کلیه علل و شواهدش برایم روشن و ظاهر می‌گشت، به‌حدی که اگر تمام مردم با هم بر علیه من متحد شده بودند، احدی ممکنش نبود در من شک وارد نماید، زیرا من دیده بودم (همان، ص ۲۲).

اما جانشینان شیخ احسائی بخصوص سید کاظم رشتی، و پیروان وی با دفاع از مراد خویش، همواره در نوشته‌های خود به تعریف و تمجید از وی پرداختند. سید کاظم رشتی، که گوی سبقت را در توصیف استاد خود از دیگران ربوده است، درباره وی می‌نویسد:

(شیخ)، وحید عصر و یگانه دهر بود، اخذ کرده بود علوم را از معدنش، و برداشته است از سرچشمه‌اش که از ائمه طهارین علیهم السلام است و این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های صالح از ائمه به شیخ می‌رسید؛ پس اولاً جناب امام حسن علیه السلام را در خواب دید و از طریق حضرت مؤید و توجه شده، فیوضات کامله شامل حالشان گشت (نجفی، ۱۳۵۷، ص ۱۴۰).

سید کاظم رشتی نیز برای توجیه صحت آراء و نظرات استاد و مراد خویش، می‌گوید به استادش در عالم رؤیا به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده و آن حضرت، از آب دهان مبارکش به او چشانیده و از ایشان هر گونه علمی را اخذ کرده است و بر طریقه ائمه هدی علیهم السلام و بیانات ایشان رفتار می‌کرده است (کاظمی، ۱۳۸۱ق، ص ۲۸۷).

### رکن رابع، اصل چهارم شیخیه

یکی از مسائلی که سران شیخیه در ارتباط با غیبت امام زمان علیه السلام تأسیس کردند و دیگران آن را بدعت نامیدند، مسئله «رکن رابع» است. اگرچه احسائی به‌طور خاص کتاب و یا رساله‌ای در این زمینه ندارد، اما در بیشتر آثار خود، به تفصیل و یا به اجمال، به‌طور صریح و یا ضمنی، به تشریح این موضوع پرداخته است. پس از وی، سید کاظم رشتی، که از دیدگاه شیخیه تفاسیر، تعبیر و تأویل‌های وی مکمل عقاید شیخ احسائی به‌شمار می‌رود نیز به شرح این موضوع پرداخته است. عقیده شیعه دوازده امامی در خصوص غیبت امام عصر علیه السلام و چگونگی ارتباط متقابل مردم و آن حضرت، کاملاً مشخص است. شیعه معتقد است که پنج سال پس از تولد حضرت مهدی علیه السلام در سال ۱۲۶۰ق، غیبت صغرای ایشان آغاز شد و تا سال ۳۲۹ق یعنی در حدود ۶۹ سال ادامه یافت. در مدت پنج سال آغاز زندگی آن

حضرت، به دفعات و در مواقع مختلف، امام حسن عسگری علیه السلام فرزند خود را به برخی پیروان خاص خود نشان می‌دادند و آنان را از حضور و تولد امام بعد از خود مطلع می‌کردند (قمی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱۸-۱۱۱۴). سرانجام پس از شهادت امام عسگری علیه السلام آن حضرت از نظرها غایب شدند. در طول غیبت صغری، امام زمان علیه السلام از طریق افراد مشخصی که به آنها «نواب خاص» گفته می‌شد با مردم در ارتباط بودند و شیعیان می‌توانستند به واسطه آنان مسائل و مشکلات خود را به اطلاع امام برسانند و پاسخ را دریافت کنند و گاهی اوقات هم از این طریق به دیدار آن حضرت نائل شوند (پیشوایی، ۱۳۸۱، ص ۶۷۳). البته شیعیان چندان هم با موضوع غیبت امام خود و ارتباط با نواب و نمایندگان امام ناآشنا نبودند؛ زیرا که پیشتر امام هادی و امام عسگری علیه السلام برای آنکه مردم را با موضوع غیبت آشنا ساخته و آنها را آماده غیبت امام زمان علیه السلام کنند، کمتر با مردم در ارتباط بوده و بیشتر سعی می‌نمودند تا از طریق نواب و نمایندگان خود و به عبارتی غیرمستقیم یا شیعیان در ارتباط باشند. علاوه بر آن، موضوع غیبت امام عصر در کلام معصومین پیشین آمده بوده و شیعیان از آن آگاهی داشتند. به‌عنوان نمونه، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «غایب ما دو غیبت خواهد داشت که یکی طولانی‌تر از دیگری خواهد بود. در دوران غیبت، او تنها کسانی در اعتقاد به امامتش پایدار می‌مانند که دارای یقینی استوار و معرفتی کامل باشند» (قندوزی، ۱۴۰۵، ج ۳، باب ۷۱، ص ۸۲).

نواب خاصی که واسطه ارتباط امام دوازدهم شیعیان با مردم بودند، به ترتیب عبارتند از: ابوعمرو عثمان بن سعید عمری، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمري (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۳۵۳). این چهار نفر، از اصحاب و یاران باوفای امامان پیشین و از علمای بزرگ و زاهد شیعه بودند. در مدت قریب به هفت دهه، غیبت صغری امام زمان علیه السلام این افراد یکی پس از دیگری عهده‌دار نیابت امام در میان مردم و امین آن حضرت در میان آنان بودند. سرانجام در سال ۳۲۹ق و چند روز پیش از فوت علی بن محمد سمري، توفیقی از جانب امام عصر علیه السلام به وی صادر شد که در آن خبر از فوت وی در چند روز (شش روز) دیگر داده بودند. حضرت از وی خواسته بودند که کسی را به جانشینی خود انتخاب نکند؛ زیرا که دوران غیبت کامل فرارسیده است. در بخشی از این نامه امام علیه السلام می‌نویسد: «افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من خواهند شد، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترا زننده است» (همان، ص ۲۴۲). علی محمد سمري نیز پس از توفیق امام علیه السلام در پاسخ کسانی که می‌پرسیدند نایب بعد از تو کیست، می‌گفت: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم. اما در ارتباط با

وظایف شیعیان در دوران غیبت کبری مبنی بر اینکه مرجع رجوع آنها چه کسی می‌تواند باشد و آنها به چه کسی باید رجوع کنند، هم معصومین علیهم السلام پیشین و هم خود حضرت حجت علیه السلام به صراحت اظهار نظر فرموده‌اند. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال عمر بن حنظله، مبنی بر اینکه شیعیان در صورت اختلاف در فروعاتی مانند قرض و یا اربث به چه کسی رجوع کنند، می‌فرماید:

«ينظران من كان منكم ممن روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكما فإني قد جعلته عليكم حاكما...» (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶۷)؛ باید نگاه کنند ببینند چه کسی از شما حدیث ما را روایت نمود و در حلال و حرام ما نظر افکنده و احکام ما را شناخته است، پس او را به‌عنوان حاکم بپذیرند، همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم...»

اگرچه سؤال عمر بن حنظله در ارتباط با بخشی از فروعات فقهی بوده است اما امام صادق علیه السلام در پاسخ، معیاری عام و کلی را برای زمان غیبت عنوان فرمودند که همان رجوع به علمای شیعه است. شخص امام زمان علیه السلام نیز در پاسخ به سؤال اسحاق بن یعقوب، مبنی بر اینکه در پیشامدها در عصر غیبت به چه کسی مراجعه کنم، چنین فرمودند:

«... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا؛ فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم» (طبرسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۶۳)؛ در حوادثی که رخ می‌دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید، آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر ایشان هستم...»

برخلاف تشیع دوازده امامی، که پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت را به‌عنوان اصول دین پذیرفته و معتقدند، شیخیه چهار اصل را به‌عنوان اصول دین معتقد شده است که عبارتند از: توحید، معرفت پیامبر (نبوت)، معرفت امام (امامت) و معرفت شیعیان (کربن، ۱۳۴۶، ص ۸۸). البته رکن رابع، همان رکن چهارم شیخیه، یعنی معرفت شیعه کامل است (همان، ص ۹۰). رکن رابع، به‌عنوان اصل چهارم از اصول شیخیه، ارتباطی مستقیمی با مسئله نیابت امام عصر علیه السلام دارد. همان‌طور که توضیح داده شد، بر خلاف عقیده شیعه که معتقد است با آغاز غیبت کبری حضرت حجت علیه السلام، باب نیابت خاصه آن حضرت نیز بسته شد و از آن زمان تاکنون فقهای جامع‌الشرایط نواب عام امام موعود محسوب می‌شوند، شیخیه معتقد است که علی‌رغم وجود فقهای جامع‌الشرایط، به وجود نائبی خاص برای امام منتظر احتیاج هست. آنها بر این باورند که به سبب غیبت امام زمان علیه السلام و عدم حضور ایشان در میان مردم، باید از میان مؤمنان شخصی وجود داشته باشد که بدون واسطه با امام علیه السلام در ارتباط بوده و واسطه فیض میان امام و امت باشد. آنها چنین کسی را شیعه کامل یا همان رکن رابع می‌دانند. از نظر عامه شیخیه شیخ احسائی و سید رشتی مصداق چنین شخصی بودند (سعادت‌فر، ۱۳۸۷، ص ۷۰).

نویسنده کتاب *الشیخیه نشأتها و تطورها* با تکرار مطلب فوق می‌نویسد:

اعتقاد به وجود رکن رابع، در کنار ادعای دریافت مکاشفه از سوی شیخ احسایی، زمینه ساز پیدایش فرقه شیخیه و نقطه فارق این تفکر با تشیع اصیل است. جالب اینکه برخی از رهبران شیخیه در پاره‌ای موارد، به صراحت به این امر تأکید می‌کنند که از مقاصد خود و پیشینیان خود اثبات رکن رابع بوده است. از آن جمله، برخی عبارات سرکار آقا ابراهیمی در کتاب فهرست است که می‌گوید: «مطلب مشایخ ما اعلی‌الله مقامهم این بوده که ثابت نمایند در میان بزرگان شیعه در هر زمانی، یک همچو فرد کاملی هست که فوق همه آنهاست و اول کسی است که فرمان امام به او می‌رسد (ابراهیمی، بی‌تا، ص ۱۲۷). خلاصه مطلب آنان اثبات وجود چنین کسی است در هر زمان می‌نویسند: «برای حضرت امام زمان علیه السلام یک همچو نوکر مقرّبی (وجود دارد) که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده، به وسیله آن نوکر اجرا می‌فرمایند» (همان، ص ۱۲۸). این عبارت کوتاه به‌خوبی بیانگر کوشش مشایخ شیخیه در ایجاد، بسط و گسترش عقیده به وجود نائب خاص برای امام موعود و بدعت رکن رابع است. می‌توان مدعی شد: اگر جانشینان احسایی حاضر می‌شدند تمام آراء و نظرات او را پس از مرگش انکار کنند، هرگز حاضر نبودند که دست از اعتقاد به رکن رابع بردارند، بنابراین، رکن رابع و اعتقاد به آن، از ارکان قوام مکتب شیخیه و به نوعی سنگ زیربنای آن محسوب می‌شود. به همین دلیل مشایخ شیخیه و جانشینان احسایی، بالاترین صفات را برای او در نظر گرفته‌اند در برخی موارد، مقام او را فوق خلق و پایین‌تر از معصومین علیهم السلام قرار داده‌اند (فقیه ایمانی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۷).

#### ادعای کشف و شهود و نقش آن در پیدایش فرقه مورمون‌ها

همانند فرقه شیخیه در اسلام، تولد این فرقه با ادعای مکاشفه و نقل داستان عجیب آن از جانب جوزف اسمیت، رهبر و مؤسس این فرقه صورت پذیرفت. اسمیت مدعی است: از طریق مکاشفه فرشته‌ای او را به الواحی طلایی رهنمون شد که وی با ترجمه این دو لوح، «کتاب مورمون» را به رشته تحریر درآورد. فرشته‌ای که «مورمونی» نام داشت، بر اسمیت ظاهر شد و او را به نام، خوانده و به کتابی مدفون راهنمایی کرد و از وی خواست تا آن را به کمک دو لوح به نام «یوریم» و «تومیم» ترجمه کند. این کتاب سرگذشت اقوام از بین‌رفته از بنی‌اسرائیل است که به سرزمین آمریکا وارد شدند. برخی از نزدیکان جوزف اسمیت، شهادت داده‌اند که الواح را دیده‌اند. پیش از الواح زرین، وجود دو لوح سنگی نیز توسط تعدادی از دوستان اسمیت تأیید شده بود. مارتین هاریس، از دوستان اسمیت نقل می‌کند که پیش از آنکه وی الواح طلایی را بردارد، سنگ عجیبی در نزد او وجود داشت که به شدت از آن محافظت می‌کرد. به غیر از او، افراد دیگری همچون اما اسمیت، همسر جوزف، دیوید وایتمر و تعدادی

به شیخیه منتسب است که می‌گویند باید در هر زمانی شخص ظاهری غیر از امام زمان علیه السلام وجود داشته باشد که عالم به همه احتیاجات مردم بوده و واسطه بین امام و مردم باشد. بر همه اهل علم واجب است که مردم را به او دعوت کنند و غیر از او کسی شایستگی تصدی امور عامه را ندارد. آنها او را ناطق، نائب خاص و رکن رابع نامیده‌اند (آل‌طالقانی، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۰۶).

کریم‌خان کرمانی نیز در کتاب *رجوم الشیاطین*، ضرورت وجود نائب خاص و یا همان رکن رابع را چنین به تصویر می‌کشد: در هر عصری، بالغ و کاملی که به حقیقت معرفت عارف بوده و به حقیقت عبادت بندگی نماید، باید وجود داشته باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا اگر غرض وجود او نبود، حکم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی‌گرفت (نجفی، ۱۳۵۷، ص ۱۰۰).

علاوه بر ادعایی که محمدکریم‌خان کرمانی داشت، سرکار آقا ابوالقاسم‌خان ابراهیمی نیز معتقد است: امام بی‌نائب نمی‌شود. خانه بدون باب معنا ندارد، بلکه می‌گوییم امام بی‌مأموم نمی‌شود. اگر چنین اشخاصی (یعنی باب و نائب) در ملک نباشند، معلوم است که وجود امام خاصیتی نبخشیده است، پس نعوذ بالله وجود امام لغو است. این محال است که امام باشد، اما مظهر و نماینده نداشته باشد. محال است زمین از وجود آنها (نائبان امام) خالی شود (ابراهیمی، بی‌تا، ص ۱۱۷).

از نظر رهبران شیخیه، وجود رکن رابع آنچنان ضروری است که در صورت فقدان آن، فلسفه خلقت لغو و بیهوده بوده و وجود امام بی‌خاصیت و بی‌تأثیر می‌شود. البته باید یادآور شد که شیخیه، زعامت و نیابت عام فقهای جامع‌الشرایط شیعه را رد نمی‌کند، اما معتقد است که ورای همه فقهای جامع‌الشرایط و نواب عام، یک شخص واحد و یک شیعه کامل باید انحصاراً سمت نیابت خاص امام را در دنیا داشته باشد. این شخص، همان رکن رابع است. از دید آنها پیشوای شیخیه، یعنی شیخ احمد احسایی، همان رکن رابع بوده است (چهاردهی، ۱۳۴۵، ص ۷۵).

در مسلک شیخیه، نائب خاص و رکن رابع، به یک معناست و یک مصداق دارند. ابراهیمی می‌نویسد: شخص مذکور؛ یعنی همان رکن رابع، نائب خاص امام علیه السلام ناطق واحد و باب ایشان است و از ایشان نیابت مطلقه دارد. همان‌طور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد (ابراهیمی، بی‌تا ص ۱۲۹). سیدکاظم رشتی هم حکم رکن رابع را همان حکم نائبان و ابواب مخصوص حجت علیه السلام دانسته و می‌نویسد: «پس حکم این باب‌ها، حکم ابواب مخصوص است که در موردشان نص وارد شده است، در تمام وجوه و مخالفت ایشان، مخالفت آنهاست. مخالفین ایشان در غیبت کبری، مانند مخالفین نواب اربعه در غیبت صغری است» (رشتی، بی‌تا، ص ۳۱۷). کرمانی نیز در کتاب *رساله* در پاسخ چند نفر اهل همدان می‌نویسد: «چنین شخصی (یعنی همان رکن رابع)، نائب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است. اگر او را ببیند و بشناسد، هر کس از او تخلف ورزد، کافر است. مثل سایر کفار و این نائب خاص مسلماً یک نفر است» (نجفی، ۱۳۵۷، ص ۱۰۶).

تعیین‌کننده‌ای در الهیات مورمون‌نویسم برخوردار است. در حقیقت، مهم‌ترین شخصیت در نزد مورمون‌ها محسوب می‌شود. اگرچه اسمیت، هرگز ادعای مسیحی موعود بودن نداشت، بلکه حتی به پیروان خود مؤکداً یادآوری می‌کرد که از او بتی برای پرستش نسازند (Ibid)، اما نباید فراموش کرد که به وی هر روی عهده‌دار مسئولیت (و البته در پی) اصلاح مسیحیت کنونی بود.

کتاب مورمون، سرگذشت قبائلی از بنی‌اسرائیل را شرح می‌دهد که به آمریکا مهاجرت کرده و البته از بین رفته‌اند. کتاب، محدوده سال‌های ۶۰۰ ق م تا ۴۲۰ ق م را شامل می‌شود. براساس این کتاب، عیسی پس از رستاخیز، بر این قوم ظاهر می‌شود و کلیسایی را برای آنان تأسیس می‌کند. اسمیت مدعی است که مأمور شده است تا این کلیسا را احیا کند. وی هیچ کلیسای دیگری را دارای اعتبار الوهی نمی‌داند (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶). پیروان وی معتقدند: مرجعیت و اقتدار وی از جانب هیچ کلیسا و یا فرقه خاصی (حتی مسیحیت رسمی) نبوده است، بلکه به گفته خود وی، حتی کتاب مقدس نیز به او معنویت و اقتدار بخشیده است. او مشروعیت خود (و یارانش) را عطیه‌ای می‌دانست که مستقیماً از جانب خداوند به آنها داده شده است (راستن، ۱۳۸۵، ص ۳۹۰). از این بیان، می‌توان مأموریت و نقش اصلاح‌گری جوزف اسمیت را نتیجه گرفت. مورمون‌ها گفت‌وگوی آن دو شخص با اسمیت را بیانگر نیاز برای «اصلاح مجدد» (Restoration) انجیل و کلیسای عیسی مسیح می‌دانند. البته این نیاز از مدت‌ها پیش از اسمیت نیز احساس می‌شده است (راستن، ۱۳۸۵، ص ۳۹۰). بازسازی و اصلاح در کلیسا، به معنای وسیع آن، ریشه در اقدامات اصلاحگران اولیه همچون مارتین لوتر و پیروان آن دارد. حتی پیورترین‌ها هم خود را در زمره اصلاحگران و بازسازی‌کنندگان کلیسای اولیه می‌دانند (Richard, 2008, p. 4). اساساً مورمون‌ها جنبش خود را حرکتی در راستای اصلاح می‌دانند، آنچه آنها به عنوان اعتقادات بیان می‌کنند، انجیل اصلاح‌شده (Restored gospel) می‌نامند. از نظر آنها، خود کلمه «اصلاح»، حاکی از وجود محتوای مهم و تأثیرگذاری است که در مسیحیت کلیسایی معاصر فراموش شده و یا از بین رفته است و نیاز است که آنها به مسیحیت وارد و بازگردانده شوند. حتی برگزیدن نام «قدیسان آخرالزمان»، برای کلیسای مورمون، اشاره به قدیسانی دارد که در زمان حیات عیسی مسیح می‌زیستند و عیسی آنها را «حواریون» خود خوانده بود. مورمون‌ها، خود را قدیسان آخرالزمان می‌دانند که احیاکننده نقش و مأموریتی هستند که با عیسی مسیح و حواریونش از هنگام تولد مسیحیت آغاز شد (Richard, Ibid).

سه سال پس از نخستین مکاشفه اسمیت، دومین مکاشفه وی رخ می‌دهد. این اتفاق به همراه مکاشفه اولیه، سنگ‌بنای تأسیس مورمون‌نویسم به‌شمار می‌آید. در ۶ آوریل سال ۱۸۳۰، جوزف اسمیت

دیگر، بر وجود دو لوح سنگی و نیز الواح طلائی حاوی کتاب مورمون و نیز مشاهده و حتی لمس آنها شهادت دادند (رستم، ۲۰۰۴م، ص ۲۵۵). کتاب مورمون، مشتمل بر پانزده کتاب بوده که به نام پیامبران است. کتاب سوم، نافی مشتمل بر تعالیم عیسی مسیح است که پس از رستاخیز بر این قوم در آمریکا ظاهر شد (Jan, 2008, p. 23).

اما برای چراجویی ایجاد فرقه مورمون‌ها و ارتباط آن با ظهور عیسی مسیح، به‌عنوان موعود مسیحایی، باید به نقطه آغازین تولد این جنبش رجوع کرد. به‌طور حتم، پاسخ چرایی ظهور چنین زوایه‌ای در دین مسیحیت در افکار و اقدامات پیامبر، رهبر و مؤسس این فرقه نهفته است. جوزف اسمیت خود نقل می‌کند که در سال ۱۸۲۰، زمانی که در حدود پانزده سال داشته، از آشفتگی مذهبی آن زمان و تعدد کلیساهای مختلف، اعم از متدیست‌ها، پرسبتری‌ها، تعمیدی‌ها و سایر کلیساهای مختلف پروتستانی به ستوه آمده، متحیر شده و در پی یافتن حقیقت برمی‌آید، از این رو، دست به دعا برمی‌دارد و از خداوند طلب هدایت می‌کند. درخواست او مستجاب می‌شود و به گفته او، دو شخص با هیبت و نورانیت غیرقابل وصف بر بالای سر وی ظاهر می‌شوند. یکی از آنها، او را به نام صدا زده و با اشاره به دیگری می‌گوید: این است پسر حبیب من، سخن او را بشنو (راستن، ۱۳۸۵، ص ۳۹۱؛ متی ۱۷:۳؛ ۱۷:۵). آن دو، از اسمیت می‌خواهند که به هیچ‌کدام از کلیساهای مسیحی موجود وابسته نباشد؛ زیرا همگی آنها بر سبیل گمراهی قرار داشته و اعضای آنها را تماماً افرادی فاسد تشکیل می‌دهند (رستم، ۲۰۰۴م، ص ۲۵۴). مورمون‌ها به‌شدت به مکاشفه جوزف اسمیت ایمان داشته و داستان وجود الواح طلائی و ترجمه آنها را باور دارند. از نظر آنها، این مسئله همان‌قدر اهمیت دارد که رستاخیز عیسی در نگاه مسیحیان و یا رهایی بنی‌اسرائیل از سرزمین مصر (Richard, 2008, p. 2). جوزف اسمیت، نقشی اصلاح‌گرایانه را برای خود قائل بود و خود را نوعی مصلح مسیح‌وارانه می‌دانست (موحدیان، ۱۳۸۸، ص ۲۵۶). وی معتقد بود که یحیای تعمیددهنده او را نصب کرده است (جو ویور، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶). پیروان اسمیت، او را پیامبر خود دانسته و او را عهده‌دار مسئولیتی مهم و رسالتی خاص می‌دانند. این مسئولیت خطیر، همانا بازگرداندن مسیحیت به طبیعت اولیه آن است که بر دوش اسمیت نهاده شده است (Richard 2008, p. 8). همچنین مورمون‌ها بر این اعتقادند که اسمیت وسیله‌ای برای تحقق اراده خداوند در مورد نجات امت‌ها و باقی ماندن بنی‌اسرائیل است. این اساساً همان کاری است که براساس کتاب مقدس، خدا بر عهده مسیح گذارده است. با وجود اینکه اسمیت، پیامبر فرقه مورمون‌نویسم و هم‌ردیف پیامبران عهد قدیم و جدید قلمداد می‌شود و چنین جایگاه مهمی در نزد پیروانش دارد، اما همچنان عیسی مسیح از نقش

رسماً کلیسای عیسی مسیح را پایه‌گذاری کرد. پس از نوشتن کتاب *مورمون*، اسمیت کتاب مهم *تعالیم و عهدها* را به رشته تحریر درآورد. با این حال، ناگفته نماند یکی از مسائلی که مورمون‌ها بر روی آن تأکید می‌کنند، این است که اسمیت از بدو تولد در فقر به سر می‌برد، از این رو، هیچ‌گاه فرصت یادگیری و تعلیم به صورت نظام‌مند را پیدا نکرد. البته این رویه در بسیاری از ادیان و فرقه‌ها مشاهده می‌شود که رهبر، پیامبر و یا مؤسس خود را علی‌رغم داشتن تألیفات، فردی بی‌سواد و یا کم‌سواد معرفی می‌کنند تا به نوعی ثابت کرده باشند که آنچه وی از تعالیم به صورت مکتوب و غیرمکتوب آورده است، همگی از جانب خدا می‌باشند. سلسله رؤیاهای اسمیت، مدت پانزده سال ادامه یافت و بیشتر آنها در دو کتاب *تعالیم و عهدها* و *مروارید گرانبها* جمع‌آوری شده است.

همان‌طور که گفته شد مورمون‌ها/اسمیت را کسی می‌داند که از جانب خدا مأمور شد تا انجیل عیسی مسیح را مورد تجدیدنظر قرار داده، انجیل جدیدی را به نظم درآورد (راستن، ۱۳۸۵، ص ۳۹۲). یکی از وظایف مبلغان مورمونی، این است که ضمن تبلیغ انجیل به مردم جهان، اعلان کنند که عیسی، همان مسیحی موعود است، اسمیت پیامبر خدا بوده است. او برگزیده شده و شایسته دانسته شد تا پادشاهی خداوند که عیسی و نه کس دیگری پادشاه آن است را پایه‌ریزی کند (Richard, 2008, p. 144-45). در ارتباط با جایگاه کتاب *مورمون* نیز اگرچه گفته شده است که کتاب مقدس حقیقی برای مورمون‌ها، همین کتاب *مورمون* می‌باشد و نه کتاب مقدس مسیحی و کتاب مقدس مشتمل بر عهد جدید و عهد عتیق، در مرتبه‌ای ثانویه نسبت به کتاب *مورمون* برخوردار است و علت آن نیز اعتقاد به وقوع نقصان و تحریف در کتاب مقدس است، در مقابل کتاب *مورمون*، که مصون از تحریف بوده و تداعی‌کننده رسالت حقیقی مسیح است (رستم، ۲۰۰۴، ص ۲۶۳)، اما خود مورمون‌ها کتاب مقدس رسمی مسیحی را مبنای آئین خود می‌دانند. البته ناگفته نماند که مورمون‌ها ترجمه کینگ جیمز از کتاب مقدس را قبول داشته و استفاده می‌کنند. در ماده هشتم از اعتقادنامه آنها آمده است که «کتاب مقدس با ترجمه جیمز ترجمه‌ای صحیح از کلام خداوند است» (راستن، ۱۳۸۵، ص ۳۹۴).

### مأموریت اصلاح مسیح‌وارانه در کلیسای مورمون

همان‌طور که گفته شد، اسمیت خود را مسیحا نماید، اگرچه پیروانش به معنای واقعی کلمه، او را پیامبر و در ردیف پیامبران پیشین می‌دانند، اما خود وی نگاهی اصلاح‌گرایانه داشت. وی معتقد بود که از جانب خداوند مأموریتی به مثابه مسیحایی یافته است تا کلیسا را اصلاح کند. وی همان‌طور که به او گفته شده بود، تمامی کلیساهای موجود را گمراه شده و افراد آنها را فاسد می‌دانست، ضمن عدم تعهد

به هیچ‌کدام از کلیساهای موجود، مشروعیت خود را عطاشده از سوی خداوند به‌طور مستقیم می‌دانست. در نگاه وی، مسیحیت در طول تاریخ از اصل و اصالت آن فاصله گرفته و به فساد کشیده شده است. *بوشمان قدری* فراتر از این را به او نسبت می‌دهد. او می‌گوید: تا زمان اسمیت اساساً هیچ‌گونه دوران طلایی (Golden Age) دینی وجود نداشته است. هرگز دین به مرتبه اكمال آن نرسیده است. اسمیت خود را انجام‌دهنده و یا دست کم تکمیل‌کننده کاری می‌دانست که هرگز به سرانجام نرسیده بود، نه اینکه احیاکننده آن باشد. از نظر وی، از زمان خلقت آدم تاکنون، در طول تاریخ و از طریق پیامبران بی‌شمار، خداوند سعی در پرورش انسان‌های درستکاری داشته است؛ امری که تا پیش از اسمیت هرگز محقق نشده است. اما/اسمیت دوران خود را عصر آخرالزمانی می‌دانست که پادشاهی خداوند در شرف برقرار شدن بود. همه چیز در این دوران دست به دست هم داده بود تا برنامه خداوند در زمین پیاده شده و شرایط برای بازگشت دوباره مسیح مهیا گردد. اسمیت بر این باور بود که همه کسانی که در گذشته در این راه فعال بوده‌اند و قدم برداشته‌اند، همچون *الیاس*، *یوحنا*ی تعمیردهنده، *پطرس* و... علم و اقتدار خود را به کلیسای امروزی داده و آن را تجهیز کردند تا کار ناتمام را به پایان برساند (Richard, 2008, p. 5). به تبع اسمیت، قدیسان آخرالزمان نیز معتقد بودند که در مقطع بسیار حساسی از تاریخ قرار دارند، در اصل نام قدیسان آخرالزمان اشاره به اعتقاد آنها دارد مبنی بر اینکه در آخرین روزهای عمر زمین زندگی می‌کنند (Ibid, p. 6). دغدغه اسمیت، مهیا کردن شرایط برای ظهور مجدد عیسی بود. یکی از پیش‌فرض‌های ظهور مجدد عیسی در نگاه اسمیت، بنا ساختن شهر صهیون (Zion) و جمع شدن پیروان کلیسای عیسی مسیح بود. از این رو، اسمیت در یکی از اصول ایمانی مورمون‌ها می‌نویسد: «ما ایمان داریم به معنای تحت‌اللفظی جمع شدن بنی اسرائیل و بازگشت ده قبیله و اینکه صهیون (اورشلیم جدید) در قاره آمریکا بنا خواهد شد و مسیح شخصاً بر زمین حکومت خواهد کرد و زمین نو خواهد شد و جلال و شکوه خود را دریافت خواهد کرد» (موحدیان، ۱۳۸۸، ص ۲۵۷). از این رو، صهیون از نقش بسیار مهمی در الهیات/اسمیت برخوردار بود و از آرزوهای وی جامعه عمل پوشاندن به این پیش‌فرض بود که البته آن‌طور که باید محقق نشد. بر این اساس، می‌توان گفت: ظهور مجدد عیسی مسیح نقش تعیین‌کننده‌ای در ظهور مورمون‌نیم داشته است. همان‌طور که قبلاً گفته شد، اساس دعوت و فعالیت اسمیت، براساس اصلاح در مسیحیت صورت گرفت. اسمیت، آن‌گونه که مدعی است، از جانب خدا مأموریت یافت تا مسیحیت را به طبیعت اولیه آن، یعنی براساس کتاب مقدس و نه آن‌گونه که کلیسا ارائه می‌دهد، باز تفسیر کند. او حتی کلیساهای موجود را به‌تمامه انکار

کرد و کلیسای خود را یگانه کلیسای مشروع و قانونی معرفی کرد. کلیسای وی همان‌طور که ذکر شد، احیای کلیسایی بود که عیسی مسیح پس از رستاخیز خود در میان قبایل بنی‌اسرائیل مهاجر به آمریکا بنا نهاد. اسمیت، مسیحیت مبتنی بر کتاب مقدس را مسیحیت اصیل می‌دانست و معتقد بود که مسیحیت موجود، به‌جای اتکا بر کتاب مقدس، مسیحیتی بر پایه اعتقادنامه‌هاست که مسیحیتی انحرافی است (Richard, 2008, p. 4). به‌طور کلی، در بحث از مورمون‌نیم، مهم‌ترین مقوله که به‌نوعی تأثیرگذارترین مبحث در این زمینه می‌باشد و مبنای قضاوت راجع به آن قرار می‌گیرد، مقوله اصلاح مورد ادعا از جانب این کلیساست. این امر مورد تصدیق و اعتراف خود مورمون‌ها نیز قرار گرفته است تا جایی که برخی از آنان معتقدند: از بعد از رویداد رستاخیز عیسی مسیح، مقوله اصلاح در کلیسای مورمون بزرگ‌ترین خبر و رویداد تاریخ بوده است (Jan, 2008, p. 67).

در مجموع می‌توان گفت: او خود را مأمور بازسازی مسیحیت برای آماده‌سازی شرایط بازگشت عیسی مسیح می‌دانست. امری که پی گرفتن و اقدام در راستای آن، منجر به تشکیل فرقه مورمون‌ها از جانب وی شد. شاهد این ادعا، توجه به این نکته است که نخستین پیروان اسمیت مسیحیان ادونتیست بودند که جمع شده و منتظر بازگشت عیسی از آسمان بودند (Davies, 2010, p. 21).

### جمع‌بندی

همان‌طور که گذشت، موعودباوری و اعتقاد به ظهور و بازگشت منجی موعود، در دو دین اسلام و مسیحیت با عناوین و طرق گوناگون، سبب پیدایش فرقه‌های متعددی در طول تاریخ این دو دین، به‌ویژه در دو قرن اخیر شده است. یکی از این طرق، ادعای کشف و دریافت مکاشفه از جانب شخص خاص و به‌تبع آن، تشکیل فرقه خاصی مبتنی بر ظهور منجی موعود بوده است. در این دو دین، دو فرقه شیخیه در اسلام و مورمون‌نیم در مسیحیت، بر این اساس به وجود آمده و دارای نقطه اشتراک در این زمینه هستند. شیخ احمد احسائی، مؤسس فرقه شیخیه، مدعی تجربه مکاشفه و شرفیابی به حضور ذوات مقدسه معصومین علیهم‌السلام شد و با دیدگاه‌های خاصی، که او و جانشینانش مانند سیدکاظم رشتی در برخی زمینه‌ها بخصوص مسئله رکن رابع (به‌عنوان نائب خاص حضرت حجت علیه‌السلام) داشتند، فرقه شیخیه را در دل تشیع ایجاد نمود. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در تداوم این فرقه دخالت داشت، تطبیق شخصیت شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی با عنوان و جایگاه رکن رابع بود.

در مسیحیت نیز فرقه مورمون‌نیم با ادعای مکاشفه از جانب جوزف اسمیت ظهور کرد. در اوایل قرن نوزدهم، در زمانی که اسمیت از آشفتگی مذهبی دوران خود به ستوه آمده بود، از خداوند طلب

راهنمایی می‌کند. در این هنگام، دو فرشته در خواب بر بالین او ظاهر شدند و از او خواستند تا از هیچ‌کدام از کلیساهای موجود پیروی نکند؛ زیرا همه آنها بر سبیل گمراهی‌اند. اسمیت همچنین مدعی شد فرشته‌ای به نام «مورمونی» بر وی ظاهر شد و او را به نام خوانده و به کتابی مدفون راهنمایی کرد و از وی خواست تا آن را به کمک دو لوح به نام یوریم و تومیم ترجمه کند. این کتاب، سرگذشت اقوام ازبین‌رفته بنی‌اسرائیل است که به سرزمین آمریکا وارد شدند. اساس مکاشفات اسمیت، آن‌گونه که مورمون‌ها اعتقاد دارند، انجام رسالتی خاص در خصوص ظهور منجی موعود است. این وظیفه، همانا اصلاح کلیسا به جهت آماده‌سازی برای بازگشت عیسی مسیح است. مجموع این عوامل و حوادث، به ایجاد فرقه مورمون‌نیم در مسیحیت را منجر شد. شباهت هر دو فرقه در دو دین اسلام و مسیحیت، نقش ادعای مکاشفه در پیدایش این دو فرقه است، با این حال تفاوت‌هایی نیز میان آنها دیده می‌شود. شیخیه اگرچه با عقاید و ادعاهای انحرافی از تشیع اصیل جدا شد، اما هیچ‌گاه به‌زعم خود، اصول اساسی تشیع اصیل را انکار نکرد، اما نسبت به مورمون‌نیم در مسیحیت اوضاع قدری متفاوت است؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، اسمیت معتقد بود: هیچ‌کدام از کلیساهای موجود بر حق نبوده و همگی آنها بر سبیل گمراهی و ضلالت می‌باشند. از این‌رو، او تبعیت از این کلیساها را نفی می‌کرد و مدعی بود در مکاشفه‌ای، از او خواسته شده است تا از هیچ‌کدام از کلیساهای موجود تبعیت نکند. اسمیت و به‌تبع آن مورمون‌نیم، برخلاف شیخیه، مسیحیت عصر خود را مسیحیت انحرافی می‌دانست. از این‌رو، یکی از وظایف خود را اصلاح کلیسا عنوان می‌کرد. به‌تعبیر دیگر روند جدایی مورمون‌نیم از مسیحیت به‌قدری بود که در طرف مقابل، مسیحیان امروزه آنها را فرقه‌ای مسیحی به‌شمار نمی‌آورند و آنها نیز مورد پذیرش و رسمیت مسیحیت اصیل قرار ندارند.

در مجموع، در مقایسه تاریخچه این دو فرقه در اسلام و مسیحیت، به‌خوبی متوجه می‌شویم که هر دو فرقه با طرح ادعای دریافت مکاشفه و الهام از جانب خداوند، از جانب رهبر و مؤسس فرقه به وجود آمده‌اند. طرح ادعاهای آنها، بسط و گسترش آن، و در کنار آن، دارا شدن عقایدی مغایر با عقاید دین مرجع، رفته‌رفته موجب شد تا این فرقه‌ها از دین اصلی فاصله گرفته و فرقه‌ای مستقل به‌شمار آیند، امری که خود پیروان این فرقه‌ها از پذیرش آن اکراه سر باز می‌زنند.



## منابع

نیشابوری، مسلم (۱۴۰۹ق)، *صحیح مسلم*، ج سوم، بیروت، دارالفکر.  
وان وورست، رابرت (۱۳۸۵)، *مسیحیت از لابه‌لای متون*، ترجمه جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

Bushman Richard, *Mormonism* (2008), *a very short introduction*, New York, oxford.

Chrystides, George D (2001), *Exploring new Religions*, New York, continuum.

Davies Douglas j, Joseph Smith(2010), *Jesus, and Satanic Opposition*, England, Ash Gate Publishing Company

\_\_\_\_ (2003), *An Introduction to Mormonism*, New York, Cambridge.

Marthaler, Berard, L (2000), *The New Catholic Encyclopedia*, United States, Thomson Gale, second edition.

Richard, A (2000), *Encyclopedia of Millennialism*, London, Rout ledge.

Shipp Jan, *Mormonism* (2008), *The story of a new religions tradition*, Chicago, Illinois press.

Eliade, Micea (1987), *The Encyclopedia of Religion*, NewYork, Mac Milan Publishing Company.

ابراهیم، محمد زکی (۲۰۰۴م)، *المدرسة الشیخیه*، بیروت، دار المحجة البيضاء.

ابراهیمی، سرکار آقابوالقاسم خان (بی تا)، *فهرست*، کرمان، چاپخانه سعادت.

احسائی، عبدالله بن احمد (۱۳۱۰ق)، *شرح حالات شیخ احمد الاحسائی*، بمبئی، بی تا.

الامیرکان، انس (۱۹۸۰)، *نظام التعليم فی علم لاهوت القديم*، بی تا.

آل طالقانی، سیدمحمدحسن (۱۴۲۰ق)، *الشیخیه، نشأتها و تطورها و مصادر دراستها*، بیروت، الآمال للمطبوعات.

پیشوایی، مهدی (۱۳۸۱)، *سیره پیشوایان*، چ سیزدهم، قم، اعتماد.

جو ویور، مری (۱۳۸۱)، *در آمدی به مسیحیت*، ترجمه حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

راستن، لئو (۱۳۸۵)، *فرهنگ تحلیلی مذاهب آمریکایی*، ترجمه محمد بقایی (ماکان)، چ سوم، تهران، حکمت.

رستم، سعد (۲۰۰۴م)، *الفرق و المذاهب المسيحية منذ ظهور الاسلام حتى اليوم، دراسة تاريخية دينية سياسية اجتماعية*، دمشق، الاوائل.

رشتی، سیدکاظم (بی تا)، *مجموعه رسائل، رساله حجت بالغه*، چاپ سنگی.

زاهد زاهدانی، سیدسعید (۱۳۸۰)، *بہائیت در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

سعادت‌فر، فریبا (۱۳۸۷)، *گزیده تاریخ، اخباریه شیخیه و بابیه*، مشهد، سخن گستر.

سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۱ق)، *الجامع الصغیر*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

طبرسی، احمدبن علی (۱۴۰۷ق)، *احتجاج*، نجف، المطبعة المرتضوية.

طوسی، جعفر بن محمد (۱۴۱۷ق)، *کتاب الغيبة*، چ دوم، قم، موسسه المعارف الاسلامیة.

فقیه ایمانی، محمدحسین (۱۳۹۰)، *شیخیه زمينه ساز بابیه*، تهران، راه نیکان.

قمی، شیخعباس (۱۳۷۹)، *منتہی الامال*، مشهد، بارش.

قندوزی، سلیمان (۱۴۰۵ق)، *بنایع المودة*، چ سوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

کاظمی فزوینی، سیدمحمد مهدی (۱۳۴۲)، *هدی المنصفین الی الحق المبین*، نجف، مطبعة العلوية.

کاکس، هاروی (۱۳۷۸)، *مسیحیت*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.

کرین، هانری (۱۳۴۶)، *مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی*، ترجمه فریدون بهمنیار، پاریس، دانشگاه تحقیقات عالی سوربن.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۱ق)، *اصول کافی*، تهران، مکتبة الصدوق.

کاظمی راد، رضا «صاحبه با حجت الاسلام دکتر کلباسی» (اردیبهشت ۱۳۹۲)، *مرزبان نامه*، ش ۷.

متقی هندی، حسام‌الدین (۱۴۰۹ق)، *کنز العمال*، بیروت، موسسه الرساله.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحارالانوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاءالتراث العربی.

مدرسی چهاردهی نورالدین (۱۳۴۵)، *شیخی گری، بابی گری و بہائینگری*، تهران، فروغی.

\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، *از احساء تا کرمان*، انتشارات میرگو تمبرگ.

موحدیان عطار، علی و جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸)، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.

نجفی، سیدمحمدباقر (۱۳۵۷)، *بہائیان*، تهران، طهوری.

